

## دکتر دیوید هاوارد، جاشوا-روت، جلسه ۲۹ داوران ۱۷-۱۸، پیوست اول، میکاه و لاوی

دیوید هاوارد و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد کتاب‌های یوشع تا روت است. این جلسه ۲۹، داوران ۱۷-۱۸، ضمیمه اول، میکاه و لاوی است.

با درود مجدد، بحث‌هایمان در مورد کتاب داوران را ادامه می‌دهیم و اکنون در آستانه‌ی پایان هستیم.

ما قصد داریم به فصل‌های ۱۷ تا ۲۱، پنج فصل پایانی کتاب، پردازیم. این کار را در دو بخش انجام خواهیم داد، که فعلاً فصل‌های ۱۷ و ۱۸ و سپس ۱۹ تا ۲۱ را در بر می‌گیرد. این دو داستان متفاوت هستند، اما فقط برای آماده‌سازی زمینه، به اشتراکات بین آنها اشاره کردیم و به نوعی به سیر نزولی شرایط اخلاقی و معنوی در سرزمین اشاره کردیم و مطمئناً شاهد به ثمر رسیدن آن در داستان سامسون، داور نهایی، هستیم.

در این داستان‌های پایانی، ۱۷ و ۱۸ و سپس ۱۹ و ۲۱، دیگر قاضی نداریم. بنابراین، اینها داستان‌هایی درباره افراد مختلف هستند. و شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد داستان‌های اینجا ممکن است از نظر زمانی در دوره‌ای زودتر از زمانی که مثلاً سامسون زندگی می‌کرده، اتفاق افتاده باشند.

بنابراین، این ممکن است از نظر زمانی نامربوط باشد. اما فکر می‌کنم اگر اینطور باشد، با این وجود فکر می‌کنم نویسنده کتاب داوران، در نهایت، می‌خواسته این استدلال را مطرح کند که اسرائیل از این ارتداد اخلاقی رنج می‌برد و در آینده به یک پادشاه خداترس نیاز است. و این نکته اصلی خواهد بود که من می‌بینم. نویسنده کتاب داوران سعی در بیان آن دارد.

نویسنده تصمیم گرفت این داستان‌ها را در انتهای کتاب قرار دهد، زیرا برخی از کثیف‌ترین و مبتذل‌ترین داستان‌های کل کتاب هستند. و بنابراین فقط برای اینکه این نکته را روشن کنم، با توجه به نحوه خوانش کتاب به عنوان یک سند ادبی، این بخش به نوعی حسیض، پایین‌ترین نقطه‌ی کتاب است. من به دانشجویانم می‌گویم که اغلب وقتی خواندن کتاب قضات را تمام می‌کنم، احساس می‌کنم که باید دوش بگیرم. و مطمئناً این فصل‌های آخر در این امر نقش دارند.

این بخشی است که در آن چهار بار به ما گفته می‌شود که در اسرائیل پادشاهی وجود ندارد، فصل ۱۷، آیه ۱، ۱۹، آیه ۱، و ۲۱، آیه ۵. و در اولین و آخرین مورد از آن موارد، به ما گفته می‌شود که در ۱۸، ۶، اسرائیل پادشاهی وجود ندارد. متأسفم، همه از نظر خودشان درست می‌گفتند. بنابراین، چهار بار در اسرائیل پادشاهی وجود ندارد، اولین و آخرین بار، همه از نظر خودشان درست عمل کردند.

و روی دیگر سکه این است که آنها باید در نظر خداوند درست عمل می‌کردند و اگر یک پادشاه خداترس در آنجا بود، احتمال اینکه آن پادشاه خداترس یک رهبر و الگویی برای هدایت مردم به سوی خداوند باشد، به جای این پرستش غیرمتمرکز که هر کس هر کاری که دوست دارد و هر کاری که می‌خواهد انجام می‌دهد، باشد، وجود داشت. در فصل‌های ۲ تا ۱۶، چیزی را می‌بینیم که می‌توانیم آن را تهدیدهای خارجی برای اسرائیل بنامیم، در حالی که درگیری‌های ۱۷ تا ۲۱ مربوط به داخل اسرائیل است و مشکلات از درون ریشه می‌گیرند، نه از بیرون. بنابراین حتی در آنجا، نوعی از تهدیدهای خارجی را می‌توانیم تا حدی درک کنیم، اما، شما امیدوارید که نوعی یکپارچگی معنوی در ملت وجود داشته باشد، اما در نهایت، ملت از درون به بیرون، از هسته خود، در حال پوسیدن است.

بنابراین، در فصل‌های ۱۷ و ۱۸، اولین بخش را داریم، گاهی اوقات مردم این بخش‌ها را ضمام کتاب می‌نامند. اگر چنین است، ما این بخش را ضمیمه اول می‌نامیم و این بخش، فساد مذهبی بزرگی را نشان می‌دهد و شخصیت اصلی آن مردی به نام میکاه است، مطمئناً نه آن میکاه پیامبری که بعداً، سال‌ها بعد در کتاب مقدس، درباره‌اش می‌آموزیم. این مرد متفاوتی است و او می‌خواهد، به هر دلیلی، معبد خصوصی خود، عبادتگاه خصوصی خود را تأسیس کند.

او می‌خواهد یک کاهن، کاهن خصوصی‌اش باشد و اتفاقاً او هم یک جورهایی... داستان درباره قبیله دان است که در ابتدا، زمین‌هایشان در امتداد ساحل دریا به آنها اختصاص داده شده بود، اما آنها نتوانستند کنعانیان را از آنجا بیرون کنند، بنابراین می‌بینیم که آنها در حال مهاجرت از طریق این سرزمین هستند و در نهایت در اینجا ساکن می‌شوند و همینطور که این کار را می‌کنند، از آنجا عبور می‌کنند، با این میکاه روبرو می‌شوند و متوجه می‌شوند که او معبدی ساخته، چیزهایی که به آن اضافه کرده است، و کاهنان خودش، و متوجه می‌شوند که آنها به آن طمع دارند و آن را دوست دارند، بنابراین آن را با خود می‌برند و همانطور که به سمت شمال مهاجرت می‌کنند، تمام تصاویر تراشیده شده‌ای را که او ساخته و کاهنش را با خود می‌برند و البته از این موضوع ناراضی است، اما همه آنها با دانی‌ها می‌روند و این یک داستان غم‌انگیز از دانی‌ها است زیرا در پایان به ما گفته می‌شود که اینها، این ابزارهای پرستش دروغین، برای سال‌های بسیار زیادی پس از این با دانی‌ها باقی ماندند. بنابراین این خلاصه‌ای از داستان است و داستان شادی نیست. بنابراین بیایید با نگاهی به فصل ۱۷ شروع کنیم، اول از همه، مردی به نام میکاه را می‌بینیم.

او اهل تپه‌های افرایم در مرکز سرزمین است و با مادرش صحبت کرده و درباره پولی که از او دزدیده شده صحبت می‌کند و می‌خواهد آن را پس بگیرد زیرا او کسی بوده که در واقع آن را گرفته است. بنابراین مادرش او را متبرک می‌کند و او پول را به مادرش پس می‌دهد و مادرش تصمیم می‌گیرد این نقره را از دست پسرش به خداوند تقدیم کند و در پایان آیه ۳ آمده است که او این کار را برای ساختن یک تمثال تراشیده و یک تمثال فلزی انجام می‌دهد و کلمه تمثال تراشیده در اینجا دقیقاً همان کلمه‌ای است که در ده فرمان در خروج ۲۰ آیه ۴ استفاده شده است، جایی که می‌گوید هیچ تمثال تراشیده، هیچ تمثال تراشیده شده‌ای از هیچ یک از این خدایان در بیرون یا هر چیزی در آسمان‌های بالا، زمین پایین و آب‌های زیر زمین نسازید. بنابراین از همان ابتدا، به نظر می‌رسد که این زن سعی دارد بهترین‌های هر دو جهان را داشته باشد.

او می‌خواهد کاری برای خداوند انجام دهد، این نقره را به خداوند تقدیم می‌کند، اما این کار را به روشی کاملاً نامناسب و اساساً کاملاً اشتباه و گناه‌آلود انجام می‌دهد. من به یاد داستان شهروندان، ساکنان مکانی در شمال سینا به نام قتیله اجرود، می‌افتم. در بخشی جداگانه، ما در مورد تلفیق ادیان بنی‌اسرائیل در بیشتر تاریخ اسرائیل صحبت کردیم و در سال ۱۹۷۵، مجموعه‌ای بسیار دیدنی از یافته‌ها در شهری در شمال شرقی سینا، جنوب یهودا، وجود داشت که در آن کتیبه‌ای وجود داشت که می‌گفت: «من تو را به یهوه و به اشره او، اشره او، متبرک می‌کنم.»

و این نشان دهنده‌ی اشتیاق این مردم است. اگر از آنها می‌پرسیدید که آیا یهوه را می‌پرستید؟ البته که می‌گفتند. ما در واقع عکس او را اینجا داریم.

یهوه را به شکل گاو نر به تصویر کشیده بودند و حالا ما اینجا برایش همسری انتخاب کرده‌ایم. بنابراین، آنها سعی می‌کنند بهترین‌های هر دو دنیا را داشته باشند، از جمله پرستش یهوه، که البته می‌دانیم خدای حقیقی است، اما می‌خواستند پرستش او را با چیزهای دیگر نیز ترکیب کنند. در اینجا، مادر این مرد به نام میکاه نیز می‌خواهد همین کار را انجام دهد.

بنابراین او پول را به او پس می‌دهد و آنها نقره را می‌گیرند و یک تمثال تراشیده، یک تمثال فلزی، آیه چهارم می‌سازند و آن در خانه میکاه است. و او یک معبد دارد، او در آنجا یک ایفود می‌سازد، آیه پنجم، یک خانه

خدایان، یکی از پسرانش را که کاهن او شد، مقدر کرده است. طبق کتاب مقدس قبلی، همه اینها برای خداوند منفور هستند.

و حالا برای اولین بار، نویسنده‌ی کتاب به ما می‌گوید که در آن روزها، هیچ پادشاهی در اسرائیل وجود نداشت. هر کسی کاری را که از نظر خودش درست بود انجام می‌داد. این نوعی نظر ویراستاری است.

انگار نویسنده دکمه‌ی مکث را روی جریان روایی داستان گذاشته و گفته می‌خواهم در این مورد چیزی بگویم. یعنی، این اتفاق می‌افتد چون پادشاهی وجود ندارد. هر کسی هر کاری دلش می‌خواهد می‌کند.

این یک نمونه بارز از آن است. و باز هم، نکته ظریف این است که اگر یک پادشاه خداترس وجود داشت، این نوع اتفاقات رخ نمی‌داد. بنابراین این مقدمه داستان است.

جالب اینجاست که در آیه پنجم، وقتی می‌گوید میکاه مردی معبدی داشت، کلمه آنجا به معنای واقعی کلمه فقط خانه خدا است. و این جالب است زیرا این اصطلاحی است که در جاهای دیگر برای صحبت در مورد خیمه استفاده می‌شود. در پایان این قسمت، در پایان فصل ۱۸، آخرین آیه فصل ۱۸ می‌بینیم که می‌گوید بنابراین آنها تصویر کارت میکاه را که او ساخته بود، برپا کردند، این دانی‌ها هستند که این کار را انجام می‌دهند، تا زمانی که خانه خدا در شیلوه بود.

بنابراین، به عبارت دیگر، تا زمانی که خیمه، خانه حقیقی خدا، در شیلوه بود، این اتفاق می‌افتاد. اما در اینجا این مرد به نام میکاه خانه کوچک و خصوصی خود را برای خدا دارد که برای او دامی می‌شود. بنابراین، در آیه هفتم، با شخصیت دیگری آشنا می‌شویم.

و این مرد جوانی از بیت لحم در یهودا است و می‌گوید که لاوی است. حال، اگر از کتاب یوشع به خاطر داشته باشید، لاویان هیچ قلمرو قبیله‌ای به خود اختصاص ندادند، اما ۴۸ شهر لاوی در سراسر سرزمین پراکنده داشتند، که معمولاً به طور متوسط حدود چهار شهر برای هر قبیله از ۱۲ قبیله است. او اهل بیت لحم است، اما بیت لحم در فهرست شهرهای لاوی به عنوان یکی از شهرهای لاوی ذکر نشده است.

بنابراین، او اهل بیت لحم است، او در یهودا است، اما به نوعی در حال تبدیل شدن به یک لاوی است. بنابراین شاید او به جایی سفر کرده تا بخشی از یکی از شهرهای لاوی باشد. اما به نظر می‌رسد که او بی‌هدف است، زیرا اکنون در آیه هشتم، می‌گوید که او از شهر بیت لحم در یهودا خارج شد تا در هر جایی که می‌توانست جایی پیدا کند، اقامت کند.

او فقط می‌گوید، من می‌خواهم یک مسافر شاد باشم و با کوله پشتی بروم و یک خوابگاه جوانان در جایی پیدا کنم و ببینم چه کاری می‌توانم انجام دهم یا می‌توانم ثروتی به دست بیاورم یا کاری هیجان‌انگیز برای انجام دادن پیدا کنم. و در حالی که در حال سفر است، به خانه میکاه می‌رسد و میکاه از او می‌پرسد که او کیست. او می‌گوید که یک لاوی است و میکاه از او خوشش می‌آید، او می‌خواهد این مرد را به مجموعه رو به رشد خود از معابد و خدایان و تصاویر و غیره اضافه کند.

و او فکر می‌کند عالی می‌شود اگر کشیش خصوصی خودش را داشته باشد. بنابراین از او خواست که پیش او بماند، آیه ۱۰. و گفت که من برای این کار به تو پول می‌دهم.

بنابراین، آیه ۱۲، میکاه لاوی را منصوب کرد و آن مرد جوان کاهن او شد. و این در خانه میکاه بود. و میکاه یا باید کاملاً احمق باشد یا چیزی در مورد دین واقعی خدای حقیقی نداند، زیرا در آیه آخر فصل ۱۷، او می‌گوید، اکنون می‌دانم که یهوه، خداوند، مرا کامیاب خواهد کرد زیرا یک لاوی به عنوان کاهن دارم.

هیچ جایی در قانون در مورد اینکه مردم برای خودشان کاهن خصوصی داشته باشند، هیچ حکمی وجود ندارد، چه برسد به همه این تصاویری که او خلق کرده و معبدی که آنجا دارد. اما این، این هم نمونه دیگری از این نوع ترکیب عناصر مذهبی مختلف است که، و اینجا به جایی نمی‌رسد. فصل ۱۸، آیه اول، دوباره به ما یادآوری می‌کند که در اسرائیل پادشاهی وجود ندارد، مبادا فراموش کرده باشیم.

و بعد می‌گوید، این صحنه را کمی تغییر می‌دهد و ما را به مکانی کاملاً متفاوت، به قبیله‌ی دن می‌برد. و در ابتدا به دن سرزمینی در نزدیکی دریا اختصاص داده شده بود. و بیایید به این موضوع نگاهی بیندازیم.

اگر به کتاب یوشع برگردیم تا بفهمیم قبیله دان قرار بود کجا مستقر شود، به یوشع فصل ۱۹ مراجعه می‌کنیم. در کتاب یوشع، میراث نهایی گروه‌بندی در اینجا در فصل‌های ۱۸ و ۱۹ برای قبیله دان است.

و فهرست شهرهای آنجا را ارائه می‌دهد. و آنها اساساً در امتداد ساحل دریا و به نوعی پایین قرار دارند، نه کاملاً در قلمرو فلسطینیان، بلکه مدت‌ها در اینجا. اما به ما گفته شده است، آیه ۴۷، یوشع ۱۹، آیه ۴۷ می‌گوید، زمانی که قلمرو قوم دان از دست آنها خارج شد، بنابراین به نوعی آنها نتوانستند در آنجا ساکن شوند، آنها نتوانستند کنعانیان را بیرون برانند، و ظاهراً آنها نه تنها نتوانستند کنعانیان را بیرون کنند، بلکه کنعانیان آنها را بیرون راندند.

بنابراین وقتی قلمرو قوم دان از دستشان خارج شد، قوم دان به لشم رفتند و با آنها جنگیدند. پس از تصرف آن و حمله با شمشیر، آن را تصرف کرده و در آنجا ساکن شدند و لشم را به نام جدشان دان نامیدند. خوب دان در دوران تاریخی اسرائیل شهری در اینجا بود.

این متن به ما می‌گوید که نام قبلی لشم بوده است. بنابراین آنها از اینجا از طریق تپه‌های مرکزی به سمت بالا مهاجرت می‌کنند و در نهایت به منطقه دوردست می‌رسند. ما در فصل ۱۸ کتاب داوران درباره جزئیات این مهاجرت بیشتر می‌آموزیم.

اما فقط برای اینکه صحنه را آماده کنیم، این پس‌زمینه است. یوشع، کتاب یوشع داستان آن مهاجرت را روایت می‌کند. باید سال‌ها پس از داستان‌های اینجا در کتاب داوران آمده باشد.

نگارش این مطلب در کتاب یوشع باید پس از دوره داوران صورت گرفته باشد، زیرا داوران ۱۸ داستانی را با جزئیات بیشتر از آن مهاجرت برای ما روایت می‌کند. بنابراین، باز هم، نگارش این کتاب‌ها ممکن است بلافاصله پس از وقایع کتاب‌ها نبوده باشد. اما اگر ایده الهام روح القدس خدا برای نگارش این کلمات را درک و بپذیریم، واقعاً مهم نیست که چقدر زود پس از وقایع نوشته شده‌اند، آنها همچنان به طور دقیق ثبت شده‌اند.

بنابراین، بیایید به فصل ۱۸ کتاب داوران برگردیم و ببینیم چه اتفاقی برای قبیله دان می‌افتد. بنابراین، آیه ۱۸ آیه ۱ به ما می‌گوید که در آن روزها، قبیله قوم دان به دنبال میراثی برای سکونت خود بودند. زیرا تا آن زمان، هیچ میراثی در میان قبیله اسرائیل به آنها نرسیده بود.

حالا این سهمی از آنها در زمان یوشع و دیگران بود، فصل ۱۹، یوشع. اما ظاهراً آنها به اندازه کافی آشفته هستند، اما نمی‌توانند پادشاه شوالیه‌ها را بیرون کنند. این قبل از داستانی که در فصل ۱۹ یوشع در مورد آنها که مجبور به ترک آنجا و رفتن به شمال شدند، روایت می‌شود، اتفاق می‌افتد.

بنابراین این جزئیات بیشتری را به ما می‌گوید. آیه ۲ و آیه بعدی می‌گوید که مردم دان پنج مرد توانمند را فرستادند تا به نوعی سرزمین را کاوش کنند و مکانی برای سکونت پیدا کنند (آیه ۲). بنابراین آنها آمدند و چه می‌دانید، آنها در نهایت با میکاه در تپه‌های افرایم در بخش مرکزی سرزمین روبرو شدند و در آنجا ماندند. و البته در این فرآیند، آنها با لاوی جوان ملاقات می‌کنند.

و ظاهراً قبلاً هم تماسی وجود داشته است. ما نمی‌دانیم چه بوده، اما در آیه ۳ آمده است که آنها صدای لاوی جوان را شناختند و گفتند، چه کسی تو را به اینجا آورده؟ اینجا چه کار می‌کنی؟ بنابراین، همانطور که قبلاً دیده‌ایم، این لاوی ممکن است به نوعی برای یافتن بخت و اقبال خود، برای جستجوی ماجراجویی، عازم سفر شده باشد. و شاید او قبلاً سعی کرده بود به دن بیاید و حالا به جای دیگری می‌رفت.

به هر حال، او به آنها می‌گوید که دن برای من خیلی خوب عمل کرده و با من خوب رفتار کرده است. آیه ۴ و بنابراین آنها گفتند، خب، باشه، اگر تو کشیش شده‌ای، پس ما می‌خواهیم بدانیم، آیا از خدا می‌پرسی که، آیا سفری که در پیش داریم موفقیت‌آمیز خواهد بود یا نه. و بنابراین، کشیش به آنها پاسخ می‌دهد، آیه ۶، بله، همه چیز خوب خواهد شد.

به سلامت بروید. این سفر زیر نظر خداوند ادامه خواهد داشت. بنابراین آنها حرکت کردند و به مکانی به نام لایش رسیدند. اکنون معلوم می‌شود که لایش تنها شکل دیگری از نام لشم است.

بنابراین اساساً، همان شهر. اصطلاح لایش در کتاب پیدایش به عنوان نام اولیه شهر بعدی دان ذکر شده است. بنابراین آن بخش از پیدایش نیز وقایع قرن‌ها بعد را منعکس می‌کند.

اما اینجا اسمش لایش است، در یوشع، اسمش لشم است. آنها به آنجا رفتند و اینجا را مکانی فوق‌العاده برای زندگی دیدند. آنها در صلح و امنیت، به شیوهی صیدونیان، آرام و بی‌تکلف، و بدون هیچ کمبودی زندگی می‌کردند.

این آیه ۷ است، داشتن ثروت. اینکه چقدر از صیدونی‌ها دور بودند و هیچ ارتباطی با آنها نداشتند. صیدونی‌ها در ساحل شمالی‌تر بودند، اما اینجا جایی است که درگیری زیادی وجود ندارد.

و آنها تصمیم گرفتند که دوست دارند در آنجا ساکن شوند. بنابراین، آنها برمی‌گردند و به برادرانشان در مورد این مکان شگفت‌انگیز می‌گویند و قرار است آن را تصرف کنند. بنابراین، در آیه ۱۱ بعد، ما شاهدیم که دانی‌ها ۶۰۰ مرد مسلح را برای رفتن و تصرف منطقه می‌فرستند.

و آنها در مکانی به نام قریه جیرام در یهودا، که کمی جنوبی‌تر بود، ساکن شدند. به آن محنه دان می‌گویند. محنه کلمه‌ای برای اردوگاه است، بنابراین چیزی شبیه به اردوگاه دان است.

اما آنها به سمت شمال پیشروی کردند. افرایم دوباره به خانه میکاه بازگشت. و پنج مردی که قبلاً بیرون رفته بودند، در آیه ۱۴ به برادران خود می‌گویند: آیا می‌دانستید که اینجا در خانه میکاه چیزهای واقعاً خوبی وجود دارد؟ ایفود، خدایان خانگی، تمثال تراشیده شده، تمثال فلزی.

بنابراین، به این فکر کنید که می‌خواهید در مورد آن چه کاری انجام دهید. این اساساً همان چیزی است که آنها درخواست می‌کنند، چیزی که در آیه ۱۴ به شما می‌گویند. و بنابراین، آنها به کناری رفتند، به آنجا آمدند و از آنها در مورد رفاه پرسیدند و ۶۰۰ مرد ظاهر شدند، به جای اینکه فقط برای خانواده یک نفر تهدید به زور کنند.

و بنابراین، آیه ۱۷، آن پنج مردی که برای گشت‌زنی به آن سرزمین رفته بودند، آمدند و این چیزها را برداشتند، تمثال تراشیده شده، ایفود، خدایان خانگی، مجسمه فلزی. همه کاهنان کنار ورودی دروازه ایستاده بودند. بنابراین می‌توانید تصور کنید که در یک فیلم مافیایی امروزی، همه مردان قوی، مردان مسلمان، دور و برتان هستند و بعد کسی می‌رود تا آن را بردارد.

و شما می‌دانید که قربانیان بی‌پناه هستند. این مرد ایستاده و مطمئن می‌شود که این اتفاق می‌افتد. به این ترتیب، اما برای اینکه نمک روی زخم بپاشند، علاوه بر اینکه وسایل میکاه را که با عشق و با پول مادرش و غیره جمع‌آوری کرده بود، از او می‌گیرند، برای اینکه نمک روی زخم بپاشند، می‌گویند که می‌خواهند کاهن او را ببرند، این لاوی را هم با خودش ببرند.

و بنابراین، آنها از کاهنان می‌پرسند، کاهن، اول از همه، می‌گوید، شما اینجا در آیه ۱۸ چه می‌کنید؟ و آنها گفتند، ساکت باش. با ما بیا. برای ما پدر و کاهن باش.

آیا برای شما بهتر است که کاهن یک مرد باشید یا کاهن کل یک قبیله؟ و بنابراین، او نوعی مسیر شغلی پیشرفت را دنبال می‌کند که اکنون به یک گروه بزرگتر ارتقا یافته است، گمان می‌کنم می‌توان گفت. و قلب کاهن خوشحال بود. او ایفود و خدایان خانگی، مجسمه تراشیده شده را برداشت و با مردم رفت، آیه ۲۰.

و آنها به تعقیب آنها پرداختند و به سمت شمال رفتند. آن مرد، میکاه، از این موضوع خوشش نمی‌آید. و او متوجه می‌شود که چه اتفاقی دارد می‌افتد.

و او پشت سر آنها فریاد می‌زند. و در آیه ۲۴ می‌گوید، شما خدایان مرا که ساخته‌ام می‌گیرید و کاهنان می‌روند. و من چه چیزی باقی گذاشته‌ام؟ پس چطور می‌پرسید، مشکل من چیست؟ و دانی‌ها فقط با کلماتی نسبتاً خشن پاسخ دادند که بهتر است، بهتر است فقط آرام باشید.

در غیر این صورت، جان خود و خانواده‌ات را از دست خواهی داد، آیه ۲۵. بنابراین، دانی‌ها به شمال مهاجرت می‌کنند. مرد میکاه می‌بیند که آنها بیش از حد قوی هستند.

او به خانه برمی‌گردد. آیه ۲۷، دانی‌ها آنچه را که میکاه ساخته بود، می‌گیرند. کاهن به لایش، مکانی در شمال، آمد.

آنجا مکانی آرام و بی‌خبر است. و دانی‌ها، به شیوه‌ای نسبتاً وحشیانه، به آنها حمله می‌کنند، آنها را از دم شمشیر می‌گذرانند و شهر را به آتش می‌کشند. و هیچ دفاعی برای شهر لایش وجود ندارد.

و بنابراین، آنها شهر را بازسازی کردند. دانی‌ها این کار را کردند. در آیه ۲۹، آنها نام شهر را به نام جدشان دان گذاشتند.

این شهر در ابتدا، همانطور که در آیه ۲۹ به ما گفته شد، لایش نام داشت. و آنها مجسمه تراشیده شده را برای خود نصب کردند. و مردی به نام یوناتان، پسر جرشوم، پسر موسی، و پسرانش تا روز اسارت آن سرزمین، کاهنان قبیله دان بودند.

حال، این یکی از نشانه‌هایی است که ممکن است این اتفاق زودتر در دوره داوران رخ داده باشد، زیرا به نظر می‌رسد که این شخص نوه موسی است. اگر اینطور باشد، پس صدها سال بعد اتفاق نیفتاده است. شاید زودتر در این دوره اتفاق افتاده باشد.

اما این افراد، این رشته از نوادگان موسی، به عنوان کاهنان قبایل دان عمل می‌کنند. باز هم، اینها کاهنان قانونی نیستند. همه کاهنان قانونی از قبیله لاوی بودند و تمرکز آنها بر پرستش خیمه بود.

در اینجا، این یک مجموعه خصوصی برای یک قبیله است. این قطعاً در قانون به هیچ وجه مجاز نیست. اما ظاهراً، همانطور که در پایان آیه 30 می‌بینیم، تا روز اسارت سرزمین ادامه داشته است.

و این قرن‌ها بعد، در دهه ۵۰۰ میلادی، زمانی که بابلی‌ها بنی‌اسرائیل را از اورشلیم به سرزمین بابل تبعید کردند، اتفاق افتاد. بنابراین، قرن‌هاست که دانی‌ها این ساختار خصوصی برای قبایل در سرزمین خود داشته‌اند و ریشه در تمایل این مرد، میکاه، برای داشتن معبد کوچک خصوصی خود و اشیاء همراه آن و یک کاهن همراه دارد. بنابراین، ما از نظر اخلاقی و معنوی در سطح پایین‌تری نسبت به قبل هستیم.

قبل از اینکه به نظر برسد خداوند در اینجا دخیل است، خدا اصلاً صحبت نمی‌کند. نزدیک‌ترین چیزی که به آن می‌رسیم مادر میکاه است که می‌خواهد معبد را به خداوند تقدیم کند، اما بعد این تصاویر حکاکی شده را می‌سازد. بنابراین، در پایان داستان سامسون، به یاد داشته باشید که وقتی موهایش کوتاه شد، نوشته شده بود که خداوند او را ترک کرده است، یا خداوند با او نیست.

این موضوع اینجا ادامه پیدا می‌کند. خدا بخشی از این داستان نیست. و این یک داستان نسبتاً پیچیده است، اما داستانی منحرف از پرستش که در همه جا منحرف شده است، وحشیگری‌هایی که در سطوح مختلف علیه میکاه و خانواده‌اش، علیه مردم لایش، انجام می‌شود.

و این زمینه را برای داستانی حتی بدتر در فصل‌های آینده فراهم می‌کند.

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد کتاب‌های یوشع تا روت است. این جلسه ۲۹، داوران ۱۷-۱۸، ضمیمه اول، میکاه و لاوی است.